

مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر فریبکاران (۱) (مواضع چریک‌های فدایی خلق ایران در رابطه با اشغال سفارت آمریکا در آبان ۱۳۵۸)

آقای خمینی بار دیگر و مثل همیشه با بوق و کرنای گوش خراشش مضحکه‌ی نه چندان جدیدی را به راه انداخته است. تحت عنوان مبارزه با امپریالیسم و با استفاده از شرایطی که فراهم کرده اند، به فحاشی نسبت به چریک‌های فدایی خلق ایران پرداخته و تازه این را به نام مبارزه ی "ضدامپریالیستی" خود جا می زنند.

اکنون که خود آقای خمینی، که البته نه برای اولین بار، این چنین سمت مبارزه ی خلق را از دشمن عمده منحرف می سازد و می کوشد با استفاده از عدم آگاهی بخش هائی از مردم، عناصر ناآگاه را به جان و حیثیت انقلابیون بیاندازد، ما به عنوان چریک‌های فدایی خلق ایران وظیفه داریم خلق و زحمت کشان میهن را از آنچه که گذشت و هم اکنون با ابعاد بی سابقه ای در جریان است، آگاه سازیم و نگذاریم دستاوردهای انقلابی خلق و خون پاک شهیدان فدایی که در مبارزه علیه امپریالیسم و رژیم دست نشانده اش هنوز بر سنگفرش خیابان ها می جوشد، لگدمال خیانت پیشگان تازه به دوران رسیده گردد.

اگر مردم ما در اثر تبلیغات دستگاه دروغ و تزویر پراکنی آقای خمینی، هنوز به خوبی از حقایق باخبر نمی باشند، لاف‌خود آقای خمینی و نزدیکانشان خیلی خوب می دانند که چگونه و به لطف و مرحمت چه کسانی توانستند قدرت حکومتی را به دست بیاورند و این را خوب می دانند که با وجه المصلحه قراردادن توده ها، همان توده هائی که صادقانه و تا پای جان دلیرانه مبارزه کردند و شهید دادند، بر سر کار آمدند. آقای خمینی به خوبی می دانند که در ازای اعطای چه امتیازاتی و تضمین کدام منافع همین آمریکا، توانستند قدرت را به دست گیرند.

آقای خمینی حتماً به یاد دارند زمانی که تشت رسوائی خیانت های سپهبد قره نی در همه جا نواخته می شد، ایشان چه تمجیدی از قره نی مزدور و نوکر سرسپرده ی آمریکا به عمل آوردند و حتماً آقای خمینی می دانند که چه دست هائی سپهبد قره باغی، این نماینده ی ژنرال هوپرز آمریکائی، را فراری دادند. و نیز آقای خمینی به خوبی می دانند که در اتحاد با چه کسانی ابتدا خلق ترکمن را، سپس خلق عرب و اکنون خلق گُرد را به خون می کشند. و بالاخره آقای خمینی خوب می دانند که چگونه دولت منتصب ایشان تمام سعی و تلاش خود را برای رنگ و روغن زدن چهره ی کریه آمریکا به کار بُرده است. آری آقای خمینی نه تنها این حقایق را می داند، بلکه بر صدها واقعیت دیگر که مضمونی از این ننگین تر دارند، واقف است. و حال با این همه می خواهد وانمود سازد که ضدامپریالیست و ضدآمریکائی است.

اما همان طور که این ادعای مُضحک ایشان فاقد محتوای واقعی می باشد، چسباندن چریک‌های فدایی خلق ایران به آمریکا نیز خنده آور است. نه تنها خلق های ایران، بلکه افکار عمومی جهان می دانند که حتی در تاریخ ترین و خفقان آمیزترین دوران حیات ننگین محمدرضاشاه، در همان دوران هائی که بسیاری از سردمداران رژیم کنونی در مدح و ثنا ی "آریامهر" خطبه می سرودند و مردم را به اطاعت از "ذات ملوکانه" ترغیب می کردند، چریک‌های فدایی خلق ایران با تمام هستی خود در صف اول مبارزه برضد شاه و امپریالیسم قرارداداشتند و خاطره فداکاری ها، استقامت و پایداری آن ها در زیر شکنجه های وحشیانه و میدان های اعدام و ایمان خلل ناپذیرشان به پیروزی راه ظفرنمون کارگران و زحمت کشان در دل خلق مبارزمان شعله ور است و علیرغم عوامفریبی های ایادی آقای خمینی- که البته ایادی دیگران نیز هستند- همچنان شعله می کشد.

چریک‌های فدایی خلق جان برکف در عرصه ی مبارزه وارد شدند و با نثار خون خود در پیشگاه خلق خویش، صداقت و ایمان خود را به راه راستین زحمت کشان ثابت کردند. آنوقت چگونه آقای خمینی، این مرجع شیعه، این چنین بی پروا می تواند در مورد چریک‌های فدایی خلق ایران سخن بگوید؟!

اما از کسانی که دست هایشان تا آرنج به خون برادران گُرد آغشته است، از کسانی که با "شیاطین" دیروز بر سر میز مذاکره می نشینند و تمام اعمال جنایت کارانه ی خود را فراموش می کنند، چگونه می توان انتظار داشت که پاکى، صداقت و ایمان خلل ناپذیر چریک‌های فدایی خلق را به فراموشی نسپارند.

اما اگر آقای خمینی فراموش کارند، وجدان آگاه و بیدار خلق هیچ گاه لکه های سیاه کارنامه ی ننگین حکومتش را فراموش نمی کند. آری، وجدان های بیدار و آگاه به یاد می آورند که تظاهرات به اصطلاح ضدامریکائی

اردیبهشت ۵۸ چگونه برگزار شد. آن تظاهراتی که از جانب پیروان "امام" در مقابل سفارت آمریکا یکسره به تظاهراتی علیه کمونیست ها تبدیل شد! توگوئی به این وسیله توده ها را به گرنش در مقابل آمریکا، این دشمن کمونیست ها و زحمت کشان جهان، می خوانند و چماق داران طرفدار "امام" تظاهرات ضدامپریالیستی نیروهای مترقی را در نیمه ی راه به خون می کشند و آن را متوقف می سازند. اندکی بعد، خیلی سریع همه ی آن "احساسات ضدامپریالیستی و ضدآمریکائی" آقایان به خاموشی گرائید و دیگر هرگز صحبتی از آن به میان نیامد. این ها همه نشان می دهد که چگونه وابستگان به امپریالیسم، توده ها را همچون وسیله ای در جهت تأمین منافع و مصالح ضدخلقی خود به کار می گیرند و سپس آن ها را از میدان مبارزه خارج می کنند.

حادثه ی اخیر نیز درس های آموزنده ای دارد. سفارت آمریکا ابتدا به وسیله ی پاسداران و ارسای می شود، بعد عده ای وارد آن می شوند، درها را می بندند و از ورود مردم جلوگیری می کنند. در حقیقت "اشغال" سفارت با محاسبه کامل انجام پذیرفت و مثل همیشه از این که توده ها در این امر شرکت کنند، ممانعت به عمل آمد، زیرا اگر توده ها ابتکار عمل را به دست گیرند، آنوقت مجالی برای زدوبند و مصالحه باقی نمی گذارند. توده ها فقط "حق" دارند برعلیه آمریکا شعار دهند و فردا که کار آقایان فیصله یافت، باید همه این مسائل را فراموش کنند.

اگر واقعاً هدف شما مبارزه با امپریالیسم است، چرا تاکنون تمام منافع اقتصادی و بنیادی آمریکا در ایران حفظ شده و از آن حراست می شود؟ هزینه هنگفت خرید اسلحه و وسائل یدکی ابزارهای جنگی که امروز شما به وسیله آن ها خلق گرد و سایر خلق ها را به خون می کشید، به جیب چه کسانی جز دولت و سرمایه داران آمریکائی سرازیر می شود و قراردادهای میلیارد دلاری شما با امپریالیسم ژاپن و آلمان و غیره به نفع چه کسانی جز امپریالیست های چپاولگر تمام می شود؟

در شرایطی که وابستگی و چپاول امپریالیستی کماکان وجود دارد، آنوقت اشغال سفارت را مبارزه ضدامپریالیستی قلمداد می کنند. در چنین شرایطی بسیار طبیعیست که آقای خمینی به چریک های فدایی خلق بتازد و سعی کند کارنامه درخشان مبارزات آن ها را لکه دار سازد، زیرا این چریک های فدایی خلق هستند که لحظه ای منافع خلق و زحمت کشان را فراموش نمی کنند و کسانی را که آرزوی بندوبست با امپریالیسم را در سر می پروراند، آرام نمی گذارند. کج راه آقای خمینی با راه راستین چریک های فدایی خلق درست بر سر مصالح کارگران و زحمت کشان است که در مقابل یکدیگر قرار می گیرند.

آینده با وضوح تمام نشان خواهد داد که آقای خمینی و یارانش این بازی را به چه منظوری به راه انداخته اند. آینده نشان خواهد داد که هدف آقای خمینی از این همه هیاهو، نه پرورش روحیه ی انقلابی و ضدامپریالیستی توده ها و نه برای پیشبرد مبارزه ی ضدامپریالیستی، بلکه برای جلب حمایت هرچه بیشتر و تحکیم رابطه خود با امپریالیست ها است. آینده نشان خواهد داد که چگونه دستگاه های تبلیغاتی با توطئه سکوت و با به راه انداختن جریان های انحرافی، خاطره ی اشغال سفارت را از ذهن مردم خواهند شست.

و اما چریک های فدایی خلق ایران مصممانه و با عزمی آهنین به مبارزه ی ضدامپریالیستی و ضدارتجاعی خود ادامه خواهند داد و همگام با مبارزات انقلابی توده ها از کوچک ترین اقدام ضدامپریالیستی مردم حمایت خواهند کرد و با تمام قوا در بسط و گسترش آن خواهند کوشید و قاطعانه فریبکاران و دغلكاران را افشاء خواهند نمود. آن ها با ایمان تزلزل ناپذیر خود به قدرت توده ها و آینده ظفرنمون مبارزات آن ها، لحظه ای در این مبارزه درنگ نخواهند کرد و همواره به عهد خونینی که با خلق خود برای پیکار با امپریالیسم و در رأس آن امپریالیسم جنایتکار آمریکا و سگ های زنجیریش بسته اند، وفادار خواهند ماند.

مرگ بر امپریالیسم جهانخوار به سرکردگی امپریالیسم آمریکا!
مرگ بر دغلكاران و فریبکاران!
مرگ بر امپریالیسم و سگ های زنجیریش!

با ایمان به پیروزی راهمان
چریک های فدایی خلق ایران

مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر فریبکاران (۲)

خطاب به نیروهای آگاه و روشنفکران انقلابی!

هیئت حاکمه با ترتیب حمله به سفارت آمریکا، ژست ضدآمریکائی و ضدامپریالیستی به خود گرفته و قصد دارد یکبار دیگر انرژی توده ها را در جهت تأمین منافع حقیر خویش به کار گیرد. اینان که از ابتدا سعی در سرکوب مبارزات ضدامپریالیستی خلق قهرمان ما داشتند، حال یکباره گویا به یاد "مبارزه ی ضدامپریالیستی" افتاده اند و در حالی که همچنان به حراست سرمایه های انحصاری مشغولند، می خواهند تا توده های زحمت کش ما، حمله به جاسوسخانه ی آمریکا را به عنوان مبارزه با امپریالیسم تلقی نمایند. حاکمیت کنونی در طول ۹ ماه حکومت خود، ماهیت واقعی اش را آشکار ساخته و در هر گامی که برداشته نشان داده که جُز به تحکیم روابط گذشته-روابطی که حاصل سال های طولانی سلطه ی امپریالیسم است- نمی اندیشد. روابطی که تنها دستاورد آن، غارت و استثمار خلق توسط امپریالیسم و در رأس آن امپریالیسم آمریکا است.

ژست ضدامپریالیستی اخیر رژیم، همان طور که انتظار می رفت با سرکوب مجدد مبارزات ضدامپریالیستی توده ها توأم شد. این بار هم آن ها درعین حال که با تبلیغات عوام فریبانه سعی کردند خود را مدافع خلق به حساب آورند، "شورای انقلاب" به صدور اعلامیه ای برعلیه کارگران و زحمت کشان پرداخت و هر نوع تحصن و اعتصاب را با برجسب آمریکائی محکوم نمود. با این روند معلوم است که آن ها با ترتیب تسخیر سفارت آمریکا، وعده ی سرکوب خشن را به زحمت کشان میهن مان می دهند.

روشنفکران انقلابی و نیروهای آگاه خلق!

حساسیت شرایط کنونی و وظایف خطیری که نیروهای آگاه روشنفکر در این شرایط به عهده دارند، ایجاب می کند که با واقع بینی و با دیدی کاملاً علمی ماهیت طبقاتی حاکمیت کنونی را بشناسند و آن را در نزد خلق افشاء نمایند. حاکمیت کنونی همواره سعی کرده است حکومت خود را همچون حکومت دکتر مصدق ملی جلوه دهد. باید پرسید: دولت مصدق دارای چه وجوه مشخصه ای بود که کمونیست ها در تحلیل های خود، آن را ملی محسوب می کنند؟ چرا این دولت ملی بود و چرا اصولاً می توانست ملی باشد؟ اقدامات ضدامپریالیستی دولت مصدق گواه آشکار ملی بودن آنست: قطع نفت ایران به روی امپریالیست ها، جلوگیری از ورود کالاهای امپریالیستی به ایران، کوشش در ایجاد فضای دموکراتیک در جامعه و ...، تنها از عهده ی یک دولت ملی ساخته بود.

دولت مصدق به عنوان نماینده ی بورژوازی ملی، خود محصول شرایط اقتصادی-اجتماعی آن دوره از تاریخ ایران بود. مصدق در شرایط بحران شدید جهان سرمایه داری و در شرایط ضعف امپریالیسم بعد از جنگ جهانی دوم، توانست قدرت سیاسی را به دست گیرد. در آن دوره، روابط امپریالیستی هنوز امکان آن را نیافته بود که مانند شرایط کنونی تا اعماق جامعه ی ما نفوذ کند و فعالیت در تمامی حوزه های اقتصادی منوط به ارتباط مستقیم با امپریالیسم نبود. در نتیجه بورژوازی ملی به عنوان یک طبقه عینیت داشت و دارای تضادی مشخص با امپریالیسم بود. امپریالیسم اگرچه مناسبات فئودالی موجود را تا حد زیادی وابسته به بازارهای امپریالیستی نموده بود، ولی با قطع روابط امپریالیستی، جریان تولید می توانست در این حوزه ادامه یابد. مجموعه ی این شرایط به دکتر مصدق امکان داد، علیرغم محاصره ی اقتصادی ایران توسط امپریالیست ها و بایکوت خرید نفت ایران از طرف آنان، با تکیه بر تولید ملی همچنان بر سر کار باقی بماند و به بازسازی اقتصاد ملی بپردازد. همین افتخار برای دولت مصدق بس که برای اولین بار در تاریخ اقتصادی ایران، کسری موازنه در بودجه وجود نداشت.

دولت مصدق نه خواست تغییر مناسبات سرمایه داری را داشت و نه می توانست ماشین دولتی را خُرد نماید. با این حال قطع رابطه با امپریالیسم و بازسازی جامعه ی ایران در خلاف جهت منافع امپریالیسم، باعث شده است که این دولت به عنوان یک دولت ملی از طرف کمونیست ها مورد تأیید قرارگیرد.

ولی وضعیت در حال حاضر چگونه است؟ بعد از کودتای ۲۸ مرداد، امپریالیسم وسیعاً به گسترش مناسبات خود در جامعه ی ما پرداخت و با انجام اصلاحات ارضی که مناسبات امپریالیستی حتی به روستاها- تنها عرصه ای که تا حدودی دور از روابط امپریالیستی قرارداشت- گسترش یافت. در تمامی این دوران جُزء جُزء مناسبات تولیدی و جُزء جُزء روابط روبنائی جامعه ی ما وابسته به امپریالیسم شده و روابط چنان شکل گرفته است که حرکت در هر

بخش تولیدی منوط به ارتباط مستقیم با اقتصاد امپریالیستی است. بدین ترتیب جامعه ی ما به جزئی ارگانیک از نظام امپریالیستی بدل گشته است. دیگر نه از اقتصاد ملی خبری است و نه بورژوازی ملی در جامعه ی ما عینیت دارد. در چنین شرایطی دیگر نمی توان از به حاکمیت رسیدن بورژوازی ملی صحبت به میان آورد و حتی نمی توان گفت که خُرده بورژوازی به مسند قدرت رسیده و رسالت بازسازی اقتصاد ملی را به عهده دارد. جایی که مناسبات امپریالیستی آنچنان در تاروپود جامعه ی ما تنیده شده که تنها راه نجات، دگرگونی کامل اقتصادی و اجتماعی موجود است و تنها با استقرار نظم نوین تاریخی می توان به سلطه ی امپریالیسم در میهن ما خاتمه داد، چنین کاری در حیطه ی توان طبقاتی خُرده بورژوازی نیست. این تنها طبقه ی کارگر است که می تواند جنبش ضدامپریالیستی خلق را رهبری کرده و با برنامه و مشی انقلابی خود، ریشه ی امپریالیسم را از جامعه ی ما برکند و سرانجام انقلاب را به پیروزی برساند.

خُرده بورژوازی به دلیل تضادهای عینی آشکارش با امپریالیسم، ضدامپریالیست است و از این رو متحد پرولتاریاست، ولی این قشر خود قادر نیست قدرت را به دست گرفته و به اقدامات ضدامپریالیستی دست یازد.

با توجه به این که بعضی از اعضای تشکیل دهنده ی حاکمیت جدید در زمان های گذشته، طبقات و اقشار خلقی را نمایندگی می کردند، رژیم با به رُخ کشیدن سابقه ی بعضی از این افراد سعی دارد ماهیت خود را ملی(بورژوازی یا خُرده بورژوازی) قلمداد نماید. آیا این امر می تواند موجب فریب روشنفکران و نیروهای آگاه جامعه ی ما گردد؟ آیا می توان آن همه اعمال ضدخلق آن ها را مشاهده کرد و آن همه خدمتی را که با سرکوب توده ها به امپریالیسم می کنند، نادیده گرفت و آن ها را نمایندگان خُرده بورژوازی دانست؟ خُرده بورژوازی که به طور مادی دارای چنان تضادی با امپریالیسم است که فقط با خودکشی طبقاتی و نفی خود(یعنی یک امر محال) می تواند با امپریالیسم کنار آید؟ باید دانست حتی کسانی که نمایندگان این قشر محسوب می شوند، اگر با امپریالیسم سازش کنند، به عنوان یک فرد به طبقه ی خود خیانت کرده اند و سازش آن ها نمی تواند سازش خُرده بورژوازی با امپریالیسم تلقی گردد. نمایندگان سیاسی یک طبقه می توانند به نمایندگان طبقه ی متخاصم تبدیل شوند، در حالی که چنین امکانی برای خود طبقه وجود ندارد و طبقه، نمایندگان جدیدی برای خود می آفریند.

ولی صحت این موضوع را که حاکمیت کنونی نماینده ی خُرده بورژوازی نبوده، بلکه حاکمیتی وابسته است، نه تنها شرایط اقتصادی- اجتماعی جامعه ی ما اثبات می کند، بلکه کارنامه ی سپاه ۹ ماه حکومت ظالمانه، ۹ ماه خیانت و ۹ ماه جنایت حاکمین وقت نیز آن را ثابت می کند. اقدامات ضدامپریالیستی دولت مصدق را با حاکمیت جدید مقایسه کنید. حاکمیت جدید نه تنها کوچک ترین قدمی در جهت منافع اقشار و طبقات خلقی برداشته است، بلکه با تمام قوا در جهت حفظ قراردادهای اقتصادی و نظامی با امپریالیسم می کوشد. نه تنها به افشای قراردادهای گذشته نمی پردازد، بلکه خود اقدام به بستن قراردادهای غارت گرانه ی دیگری می کند. سرکوب مبارزات حق طلبانه ی خلق های میهن مان، سرکوب کارگران و دهقانان، دستگیری و اعدام انقلابیون، سرکوبی تمامی نهادهای دموکراتیک جامعه که حاصل جنبش خلق ماست، تنها از عهده ی یک دولت وابسته برمی آید. نمایندگان اقشار و طبقات خلقی نه تنها برای تأمین منافع طبقه ی خود نیازی به چنین اقدامی ندارند، بلکه اساساً این اقدامات درست در خلاف جهت منافع آنانست. اعدام تعدادی از جنایتکاران رژیم سابق هم نمی تواند مستمسک ملی دانستن این حاکمیت وابسته به حساب آید. باید گفت آمریکا هم از این اعدام ها راضی بود، چرا که می دانست تثبیت حاکمیتی که از قبل از قیام با او برسر میز مذاکره نشسته بود، تنها از طریق فریب توده ها، منجمله با اعدام این مزدوران، امکان پذیر است. این دیگر تاکتیکی کهنه شده است. در آمریکای لاتین هرگاه ماهیت حکومتی در نزد خلق رسوا می شود، آمریکا برعلیه حکومت دست نشانده ی خود به یک کودتای خودساخته دست می زند. در بسیاری موارد دولت دست نشانده ی جدید، مهره های قدیمی را به پای چوبه دار می برد، چرا که می خواهد با فریب خلق، موقعیت خود را در نزد خلق تثبیت نماید. همین چند هفته ی پیش بود که "پارک چون هی" این نوکر حلقه به گوش آمریکا، توسط خود عمال آمریکا ترور شد. فقط به این خاطر که شاید جنبشی را که در گره ی جنوبی داشت پا می گرفت از مسیر خود منحرف سازند.

آری ۹ ماه حکومت حاکمان وقت، تنها پرونده ی سپاه خیانت است. اینان خلق را فریفتند تا بتوانند حکومت کنند و لذت حکومت کردن را بچشند. ما به شعارهای آنان کاری نداریم، لاف زدن هایشان را می شنویم. این عمل آن هاست که ماهیت واقعی آنان را آشکار می کند. اینان چه خُرده بورژوازی هستند که حتی به خُرده بورژوازی گرد، عرب و ترکمن رحم نمی کنند؟ چه نیروی ضدامپریالیستی هستند که چریک های فدایی خلق را با آن سابقه ی درخشان مبارزاتی شان، نوکر امپریالیسم قلمداد می کنند؟ چه ضدامپریالیستی هستند که برای "مبارزه ی ضدامپریالیستی" خود، نه تنها هیچ نیازی به وحدت با نیروهای واقعاً ضدامپریالیست درخود نمی بینند، بلکه آنان را با تمامی توانائی خود سرکوب می کنند؟ اینان چگونه ضدامپریالیستند که تفرقه در صفوف خلق را بیش از وحدت

خلق می پسندند؟ خلق گُرد از ابتدا فریاد برآورد که ما تجزیه طلب نیستیم و اینان از ابتدا کوشیدند تا خلق قهرمان گُرد را به موضع تجزیه طلبانه بکشانند. منافع یک حاکمیت ملی در کجای چنین حرکتی قرار دارد؟ این چه حکومت ملی ای است که برای سرکوب خلق گُرد از آمریکا وسائل یدکی نظامی می خرد؟

پس اگر حاکمیت کنونی، حاکمیتی وابسته است، تسخیر سفارت آمریکا به چه معناست؟ این نیرنگ تازه، چه اهدافی را تعقیب می کند؟ استفاده از احساسات ضدامپریالیستی خلق برای نیروهای وابسته به امپریالیسم چه سودی دربر دارد؟ برای این که بتوان به سئوالات فوق پاسخ گفت، باید اندکی به عقب برگشت. باید دید حاکمیت کنونی در چه شرایطی قرار داشت. تهاجم نظامی حاکمیت کنونی به گُردستان و مقاومت دلیرانه ی خلق گُرد، علیرغم نظر سازشکارانی چون آن هائی که نام سازمان ما را غصب کرده اند، "تنها و تنها به نفع امپریالیسم" نبود. این جنگ آنچنان شکستی برای حاکمیت کنونی به بار آورد و آنچنان چهره ی درنده خوی این تازه به دوران رسیده ها را افشاء کرد که عجزشان در سخنانشان نیز آشکار شد. اوج گیری روزافزون جنبش توده ای که محصول رشد نارضایتی مردم همراه با رشد روزافزون تورم، گرانی و بیکاری است و ناتوانی این قشر محدودالفکر حاکم، در تولید و توزیع و سیاست، شرایط سیاسی جامعه ی ما را هرچه بیشتر دچار بحران ساخت. جداشدن هرچه بیشتر توده ها از اینان با رشد هرچه بیشتر تضادهای داخلی آنان توأم شد. استعفاهای پی در پی و به قول *بازرگان* "تهمت زنی" ها آغاز گشت که خود این امر در جدائی هرچه بیشتر توده ها از حاکمین وقت مؤثر افتاد. اگر به شرایط به قدرت رسیدن اینان بیاندیشیم، صدق این حُکم را درخواهیم یافت که: "میزان، رأی ملت است". آری قدرت اینان در درصد مردمی است که به خیابان ها می کشانند، در درصد فریبی است که می توانند اشاعه دهند و اعمال کنند. اگر به این عامل خدشه ای وارد شود، دیگر ضرورت وجودی این حاکمیت نفی گشته است.

همان طوری که گفتیم، مقاومت دلیرانه ی خلق گُرد، انفجار انزلی، تحصن ها و اعتراضات پی در پی به آن جا رسید که بخشی از خود هیئت حاکمه فریاد برآورد که: "امام تنهاست". تنهائی او در درصد آرائی که در انتخابات شوراهای به صندوق ریخته شد، تجلی یافت. در دانشگاه ها دیگر خط او را نمی خواندند. پس می بایست پیروان "خط" او اظهار وجود کنند. این درست در شرایطی است که بیش از هر زمان دیگری تنهائی خطرناک است، چرا که باید قانون اساسی کذائی به فراندوم گذاشته شود تا حاکمیت آنان "قانونی" گشته و وسائل سرکوب توجیه گردد. باید رئیس جمهور و نخست وزیر انتخاب شوند تا عروسک های خیمه شب بازی "فقیه" گردند. از طرف دیگر باید برای سرکوب هرچه بیشتر جنبش، توجیهاتی آماده کرد. باید که حداقل بخشی از مردم را در مقابل این سرکوب فریفت. به همین دلیل است که هنوز پیروان "خط امام" در سفارت جانیافتاده بودند که هرگونه تظاهراتی یک بار دیگر ممنوع اعلام شد و سپس به وسیله ی "شورای انقلاب" هرگونه تحصن و اعتراض زحمتکشان، نه تنها غیرقانونی، بلکه به عنوان یک عمل آمریکائی تهدید به سرکوب گردید. چگونه می شد هم "تنهائی" را از بین بُرد و هم سرکوب خلق را گسترش داد؟

روحانیت از دیرباز به توانائی شناخت روحیات توده ها معروف است. در این جا نیز آنان وضعیت و روحیه ی مردم را صحیح ارزیابی نمودند. جنبش ضدامپریالیستی توده ها در حال اوج گرفتن بود، پس تنها راهی که می توانست دوباره اینان را بر جنبش توده ای سوار کند تا از این نیروی لایزال در جهت اهداف خویش سود جویند، اتخاذ تاکتیک هائی مناسب با این فضا بود. از این رو سفارت آمریکا می بایست "اِشغال" شود. حال اگر این شرایط را با شرایط جامعه ی آمریکا ارتباط دهیم، مسئله بهتر درک می شود. اگر توجه کنیم که انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نزدیک است و همواره در آستانه ی انتخابات درگیری های گروه های مالی آمریکا تشدید می گردد، اگر به یاد آوریم که کارتر، این تجسم تمامی جنایت های امپریالیسم، محبوبیت خویش را هرچه بیشتر از دست داده بود و حال با استفاده از موضوع "تسخیر" سفارت آمریکا در ایران، در اوج محبوبیت به سر می بُرد، در خواهیم یافت که "اِشغال" سفارت را نباید تنها در محدوده ی ایران مورد بررسی قرارداد، بلکه باید آن را در ارتباط با تضادهای بین امپریالیست ها و انعکاس این تضادها در ایران دانست.

آری شرایطی آنچنانی، به اتخاذ تاکتیک ای چنینی نیاز داشت. اما در این جا باید این مسئله را در نظر گرفت که توان و انرژی ضدامپریالیستی توده ها بیش از این بود که این ها تصور می کردند و شرکت فعال بعضی از نیروهای مبارز تا حدی مسئله را از مسیری که آن ها می خواستند پیش ببرند، خارج کرد.

اگر "اِشغال" سفارت آمریکا توطئه ای بیش نیست، وظیفه ی انقلابیون چیست؟ آیا باید به صرف بیان این که این حرکت توطئه است، از آن بگذرند؟ به هیچ وجه! به نظر ما وظیفه ی نیروهای انقلابی درمقابل این تاکتیک، تشدید هرچه بیشتر مبارزه ی ضدامپریالیستی، افشای هرچه بیشتر توطئه های امپریالیسم و ارتجاع و کوشش در جهت کانالیزه کردن این جو ضدامپریالیستی در جهت یک مبارزه ی واقعی با آمریکاست. باید تفاوت مبارزه ی

ضدامپریالیستی یک حکومت ملی که قطع کامل روابط اقتصادی- سیاسی- فرهنگی با امپریالیسم است، با آنچه که حاکمیت کنونی مدعی آنست، برملا شود. باید به توده ها بگوئیم که مبارزه با آمریکا از طرف هیئت حاکمه از حد شعار بالاتر نرفته و هرگز فراتر نخواهد رفت (آن هم در مواقع خاصی) به خصوص باید این هشدار داده شود که حاکمیت وقت، برای فیصله دادن به بازی سیاسی خود و فرونشاندن جوشش توده ها کوشش خواهد کرد تا این مبارزه ی ظاهری را مشمول مرور زمان کرده و با تبلیغات عوام فریبانه آن را به فراموشی بسپارد. به خصوص حاکمیت کوشش خواهد کرد تا از این فضای ضدامپریالیستی برعلیه سازمان های انقلابی سودجسته و به عنوان مبارزه با به اصطلاح عوامل آمریکا، این فضا را به وسیله ای برای سرکوب هرچه بیشتر انقلابیون تبدیل کند و بدین وسیله از یک سو به سرکوب جنبش می پردازد و از سوی دیگر ذهن توده ها را به سوی دیگری سوق می دهد.

بنابراین مضمون اصلی فعالیت انقلابیون باید با توجه به این موضوع تعیین شود که عمده ترین عامل بقای سلطه ی امپریالیسم، ارتش است. لذا مبارزه ی شعاری با امپریالیسم بدون مبارزه ی عملی با ارتش امپریالیستی، چیزی پوچ و مَهمل است و مبارزه با ارتش بدون کوشش در جهت تسلیح توده ها، بدون کوشش در جهت سازمان دادن مقاومت مسلحانه ی توده ها، بدون کوشش در جهت آگاهی هرچه بیشتر توده ها به نقش عامل سرکوب، چیزی جُز لفاظی روشنفکرانه که لاجرم به فریب توده ها کمک می نماید، نخواهد بود. و اگر به این موضوع این مسئله را هم اضافه کنیم که حاکمیت کنونی، با وجود تلاش در جهت منافع امپریالیسم به دلیل ناتوانی در سرکوب جنبش توده ای و ناتوانی در استقرار یک حکومت استبدادی تمام عیار برای امپریالیست ها حاکمیتی ایده آل نیست و اگر بدانیم که خلق رنج‌دیده ی ما دیگر هیچ حکومت وابسته ای را تحمل نخواهد کرد، اهمیت این موضوع را بیشتر درک خواهیم کرد که تنها یک خلق مسلح است که قدرت مقابله با ماجراجوئی نظامی امپریالیست ها را دارد. اینک عوامل امپریالیستی نی چون موشه دایان صهیونیست از لزوم دخالت نظامی در ایران دم می زنند و امپریالیست های آمریکائی نغمه تهاجم به ایران را سر می دهند. هرچه جنبش رهائی بخش خلق فزونی یابد، امپریالیست ها خود را بیشتر برای این تهاجم آماده می کنند. تمامی این زمینه ها به مسئله ی تسلیح توده ها اهمیت صدچندان می بخشد.

نیروهای آگاه و روشنفکران مبارز!

در این شرایط بحرانی، در این شرایط حساس زندگی میهنمان، وظیفه ای بس سنگین بردوش شماست. تاریخ بی شک قضاوت خود را خواهد کرد. بیائید بکوشیم آنچه را که تاریخ برعهده ی ما گذاشته است با تمام سنگینی اش به انجام برسانیم تا در پیشگاه خلق قهرمان خویش و نسل های آینده سربلند گردیم.

پیروز باد جنبش ضدامپریالیستی خلق های ایران!
مرگ بر امپریالیسم جهانخوار به سرکردگی امپریالیسم آمریکا!
مرگ بر امپریالیسم و سگ های زنجیریش!
مرگ بر دغلكاران و فریکاران!

با ایمان به پیروزی راهمان
چریک های فدایی خلق ایران
۵۸/۹/۱

اعلامیه شماره: ۱۵

مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر فریبکاران (۳)

اکنون که مجلس شورای اسلامی و دولت جمهوری اسلامی در پی آنند تا جاسوسان آمریکائی را به دولت آمریکا تحویل دهند، زمان آن فرا رسیده است تا یک بار دیگر عملکرد "دانشجویان پیرو خط امام" و نقشی را که آنان از آغاز اِشغال سفارت آمریکا تا به امروز برعهده گرفته بودند، مورد ارزیابی قرار دهیم. اکنون تمامی آن گروه های سیاسی که به حمایت از این "دانشجویان" برخاسته و عمل آنان را "انقلابی" خوانده بودند، باید درباره ی آنچه تبلیغ نمودند در مقابل خلق پاسخگو باشند. حرکت "دانشجویان پیرو خط امام" در طول یک سال گذشته آنچنان ماهیت این حرکت را آشکار ساخته است که هیچیک از آن دسته گروه های سیاسی ای که "دانشجویان پیرو خط امام" را نیروی "ضدامپریالیست" می نامیدند، نمی توانند با تکیه بر "عدم اطلاع از قضایا" از پاسخگویی طفره روند.

ما از همان آغاز اِشغال لانه ی جاسوسی آمریکا در طی دو اعلامیه (مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر فریبکاران- شماره ی ۱ و ۲) عملکرد دانشجویان خط امام را شکافتیم و نشان دادیم که آنان هدفی جز منحرف کردن مبارزه ی واقعاً ضدامپریالیستی توده ها با شرکت در مبارزه ی مابین جناح های امپریالیستی و تضعیف یکی به نفع دیگری و تسویه کردن خُرده حساب های مابین جناح های درون حکومت جمهوری اسلامی را ندارند. مخالفت ما با "دانشجویان پیرو خط امام" نه از آن رو بود که ما با اِشغال سفارت آمریکا و گروگان گیری جاسوسان مستقر در آن مخالف باشیم و همچون دارودسته *بازرگان* یا *بنی صدر* و *قطب زاده* بگوئیم که این عمل موجب "انزوای بین المللی ایران" و یا "دامن زدن به اغتشاشات درون جامعه" است، ما از آن رو با این "دانشجویان" مخالف بودیم که حرکت آنان را چیزی جز منحرف کردن مبارزه ی ضدامپریالیستی توده ها (خصوصاً مبارزه ی ضدامریکائی آنان) و تحکیم موقعیت امپریالیسم در جامعه ی ما و خود آنان را چیزی جز آلت دست امپریالیسم نمی دیدیم. در همان زمان تحلیل های ما در مورد "دانشجویان پیرو خط امام" مورد غضب بسیاری از گروه های سیاسی سازشکار قرار گرفت. آن ها این تحلیل ها را "دور از واقعیت" و "چپ" روانه می دانستند. اما حرکت عملی "دانشجویان پیرو خط امام" در طول یک سال گذشته آیا دیگر به این فرصت طلبان امکان می دهد تا خط فکری منحرف خود را که در بعضی مواقع تا خیانت به مبارزه ی ضدامپریالیستی توده ها کشیده شده توجیح نماید؟ آیا آن ها با زهم می توانند "دانشجویان پیرو خط امام" را "ضدامپریالیست" بنامند؟ بررسی نمایش اِشغال سفارت از آغاز تا به امروز که پرده ی آخر آن در حال اتمام است، بهترین وسیله برای پاسخگویی به تمامی این نکات است.

"دانشجویان پیرو خط امام" که بودند و از کجا آمدند؟ سردمداران حکومت در ابتدا کوشیدند تا آن ها را "خلق الساعه" و حرکت آنان را حرکتی خودانگیخته که از "متن جامعه جوشیده است" وانمود کنند. هرگونه ارتباط با آنان را منکر شوند و رابطه ی آن ها را با حزب جمهوری اسلامی از نظرها پنهان دارند. "دانشجویان پیرو خط امام" نیز دائماً می کوشیدند تا خود را "گروهی دانشجو" که به هیچ کجا وابستگی نداشته و تنها "امام" را تأیید می کنند، "گروهی دانشجو" که از سیاست و سیاست بازی سررشته نداشته و تنها "شور مبارزه ی ضدامپریالیستی" مشوق آنان است، "گروهی دانشجو" که به تضادهای درون هیئت حاکمه کاری نداشته و حتی "مخالف دولت" است و "گروهی دانشجو" که با سازمان های سیاسی عناد نمی ورزد و تنها با امپریالیسم آمریکا مبارزه می کند، وانمود سازند. آیا آن ها در این زمینه به مردم راست گفتند؟ بعدها حجت الاسلام موسوی خوئینی ها که "سرپرستی" این "دانشجویان" را برعهده داشت، در مصاحبه های خود نشان داد که آن ها چندان هم بی سرپرست نبوده و چندان هم "خلق الساعه" متولد نشده و حرکت آن ها چندان هم "خود به خودی" نبوده است. خود جناب حجت الاسلام خوئینی ها در مصاحبه با روزنامه ی جمهوری اسلامی (چهارشنبه ۲۵ تیرماه و پنجشنبه ۲۶ تیرماه ۱۳۵۹) درباره ی "دانشجویان پیرو خط امام" چنین می گوید:

"... این ها افرادی هستند که در جهاد سازندگی، نهضت سوادآموزی و در نهادهای دیگر قبلاً کار می کرده اند و بعد هم کار خواهند کرد..." و در جای دیگری در همین مصاحبه می گوید:

"... آن ها به دلیل روایتی که از قبل با من داشتند، جریان را در میان گذاشتند و گفتند که چنین برنامه ای داریم، آیا این امر مطابق نقطه نظرهای امام می باشد؟..."

اگر حجت الاسلام خوئینی ها هم این نکات را بر زبان نمی آورد، خود سیر وقایع به خوبی نشان می داد که "دانشجویان پیرو خط امام" دست پرورده ی چه کسانی هستند و چگونه یکی از وسائل حکومت جمهوری اسلامی به طور اعم و یکی از وسائل حزب جمهوری اسلامی به طور اخص در سرکوب مبارزات ضدامپریالیستی خلق و حافظ منافع امپریالیستند. مگر مردم ما فراموش کرده اند که در روزهای قیام بهمن ماه هنگامی که مردم قهرمان تهران و نیروهای رزمنده به همین جاسوسخانه یورش بردند، چگونه حکومت جمهوری اسلامی به سرعت به کمک آمریکائی ها آمد. دکتر یزدی را به سفارتخانه فرستاد و *حاج ماشاءالله قصاب* و اوباش زبردست او را به محافظت از همین جاسوسان آمریکائی و همین جاسوسخانه گماشت و اعلام کرد که این عمل مغایر با اهداف انقلاب اسلامی

بوده است! مگر در یکی از اسنادِ سری همین سفارتخانه نوشته نشده است که: "کاشانی رهبر یکی از گروه‌های بود که سفارت را نجات داد" (سند محرمانه ی سفارت آمریکا درباره ی بیوگرافی حاج ماشاالله قصاب- تأکید از ماست)؟ پس آیا می توان قبول کرد که عده ای "دانشجوی گمنام" به سفارت آمریکا یورش بُردند و اعضای سفارت را به گروگان بگیرند و دولت جمهوری اسلامی نه تنها دکتر یزدی ها و حاج ماشاالله قصاب ها را به سراغ آن ها نفرستد، بلکه فی الفور رادیو و تلویزیون خود را در اختیار آنان قرار دهد و تمامی سردمداران حکومت، از ریز تا دُرشت به تأیید عمل "دانشجویان" بپردازند؟ بنابراین، این ادعای سردمداران حکومت و خود "دانشجویان پیرو خط امام" که "دانشجویان پیرو خط امام" بدون هرگونه وابستگی و بدون هرگونه رابطه با حکومت دست به حرکت زده اند، حتی کودکان دبستانی را نیز به خنده می اندازد.

اما چرا همه ی گردانندگان رژیم و تمامی بوق های تبلیغاتی آنان، کوشش داشتند تا به هر ترتیب که شده است به مردم بقبولانند که "دانشجویان پیرو خط امام" به دولت و دولتیان و حزب جمهوری اسلامی وابستگی ندارند؟

گردانندگان حکومت خوب می دانند که مردم ما بنابه تجربه ی مبارزاتی خویش نسبت به دولت و هرآنچه که به دولت وابسته باشد، بی اعتمادند. این غریزه ی طبقاتی توده ها ناشی از تجربه ی یک قرن و نیم حکومت امپریالیست ها و ایادی آنان بر مردم ماست. مردم در طول سالیان دراز زندگی خود دیده اند که چگونه حکومت ها آن ها را سرکوب کرده اند، به آن ها دروغ گفته اند و از تمامی وسائل خود سود جسته اند تا آن ها را بفریبند. به همین دلیل است که تمامی گردانندگان حکومت کوشش دارند تا خود را "دولتی" نشان ندهند و به همین دلیل بود که کوشش شد تا رابطه ی "دانشجویان پیرو خط امام" با حکومت آشکار نگردد و به همین دلیل بود که بر آن ها نام "دانشجویان پیرو خط امام" نهادند. به آن ها "دانشجو" گفتند تا از یک طرف از ذهنیت توده درباره ی دانشجویان و مبارزات آن ها برعلیه امپریالیسم و حکومت های دست نشانده ی آن ها سود جسته و از طرف دیگر جمع آمدن آن ها را به گرد هم، جمع آمدن صنف دانشجو قلمداد نمایند. و بدان ها "پیرو خط امام" گفتند زیرا که از روزهای پس از قیام، تمامی جناح های حاکمه از دارودسته ی حزب جمهوری اسلامی تا دارودسته ی بازرگان و باند بنی صدر و ... متفق القول بودند که مسئله ی "امام" را جُدا از مسئله ی دولت و جُدا از مسئله ی اعمال دولت و تضادهای مابین جناح بندی های درون آن وانمود سازند تا "امام" را مُبرا از تمامی اشتباهات و خیانت های دولت نگاه دارند تا در موقع مقتضی و در آن هنگام که توده های مردم برعلیه دولت به خشم می آیند، "امام" بتواند با حمله به دولت، دولت را حفظ نماید و تاکنون نیز دیده ایم که این شیوه چندین بار به کار گرفته شده است. پس اعلام وابستگی این گروه "دانشجو" به "امام"، این "حُسن"! را داشت که به اصطلاح حساب این "دانشجویان" نیز از حساب دولت و از حساب زدویندهای درونی حکومت جُدا بماند، زیرا اگر فی المثل بر آن ها نام "دانشجویان پیرو حزب جمهوری اسلامی" و یا "دانشجویان پیرو خط دولت جمهوری اسلامی" و یا ... می نهادند، از این "دانشجویان" چه باقی می ماند؟ کار این عوام فریبی تا بدان جا طرح ریزی شده بود که "دانشجویان پیرو خط امام" در آغاز حتی از ناختن به گروه های سیاسی ای که حکومت ماه ها بود که برعلیه آن ها تبلیغ می نمود، خودداری کردند. سرپرستان این "دانشجویان" می دانستند که اگر در ابتدای کار به موضع گیری در برابر سازمان ها و گروه های سیاسی بپردازند، دست خود را در برابر مردم باز خواهند کرد و مردم نخواهند پذیرفت که این دانشجویان صرفاً در اثر "شور مبارزه با امپریالیسم" سفارت را اِشغال کرده و نوک تیز حمله ی خود را متوجه آمریکا کرده اند. پس تأمل نمودند و دیدیم آنگاه که زمان "مطلوب" فرا رسید، این "دانشجویان فقط مخالف آمریکا" چگونه همصدا با دیگر وسائل تبلیغاتی رژیم به دروغگوئی و سمپاشی برعلیه سازمان های سیاسی پرداختند و فی المثل برعلیه تظاهراتی که خائنین به سازمان ما، تحت عنوان سازمان چریک های فدایی خلق ایران به راه انداختند و جمعیت عظیمی را به کجراه سفارت بردند تا در آن جا از عمل همین "دانشجویان" و "حوزه ی علمیه ی قم" و "آیت الله خمینی" حمایت نمایند، چگونه موضع گیری کرده و برعلیه راهپیمائی اعلامیه صادر کردند. و دیدیم که برعلیه سازمان مجاهدین خلق که به حمایت از "دانشجویان پیرو خط امام" برخاسته بود و کوشش داشت تا به توده ها بقبولاند که "دانشجویان پیرو خط امام" ضدامپریالیستند و هواداران خود را صبح تا شب و شب تا صبح در پشت درهای سفارت نگه داشته بود تا شعارهای "دانشجوی خط امام، برتو درود، برتو سلام" و یا "دانشجوی خط امام، افشاء کن، افشاء کن" را به "میان مردم ببرند"؟! چگونه "به موقع" پاسخ دادند و ابتدا با افشاگری های کذائی کوشیدند تا کاندیدای این سازمان را برای مجلس شورای اسلامی، وابسته به آمریکا قلمداد کنند و سپس در موقع "مناسب تر" یک بیانیه ی چند صفحه ای در اثبات "منافق بودن سازمان مجاهدین خلق و مضار منافق" صادر کردند و کار به آن جا کشید که شعار "دانشجوی خط امام، افشاء کن، افشاء کن" که هدف خود را افشای "لیبرال ها" قرار داده بود، توسط حکومت به شعار "دانشجوی خط امام، افشاء کن، افشاء کن، منافقو رسوا کن، رسوا کن" تبدیل شد و جالب آن که هر دو این سازمان ها و سازمان هائی از این دست با کمک به تحکیم موقعیت "دانشجویان

پیرو خط امام" در میان توده ها، نه تنها زمینه ی تبلیغات سوء این "دانشجویان" را برعلیه کلیه ی سازمان های انقلابی و مترقی فراهم نمودند، بلکه تبلیغات "دانشجویان پیرو خط امام" برعلیه خود آنان نیز کاربرد بیشتری یافت.

حیله و نیرنگ حکومت و تبلیغات آن دسته از گروه های سیاسی که به حمایت از "دانشجویان پیرو خط امام" برخاسته بودند، موجب گردید تا بخشی از توده ها فریب خورده و گمان برند که "دانشجویان پیرو خط امام" واقعاً ضدامپریالیستند و حکومتی نیز که به پشتیبانی از آنان برخاسته است، خصلت ضدامپریالیستی دارد. آن بخشی از مردم ما که نمی توانستند به گُنه قضا یا پی ببرند، می دیدند که سفارت اِشغال شده است، جاسوسان آمریکائی دستگیر شده اند، اسناد خیانت برخی از عناصر دستگاه دولت مانند *امیر انتظام، میناچی، مقدم مراغه ای* و ... افشاء می شود و شعارهای ضدامریکائی و ضد کارتر نیز دائماً ورد زبان "دانشجویان پیرو خط امام" و حکومت حامی آن هاست. پس همه ی این ها را دلائلی کافی می دیدند در اثبات آن که افراد مستقر در سفارتخانه ی آمریکا "ضدامپریالیستند" و حکومت نیز که از اعمال آن ها پشتیبانی می کند، بالطبع ضدامپریالیست است. این توهم توده ها را تبلیغات گروه های سیاسی سازشکار نیز شدیداً دامن می زد و تقویت می نمود. آن بخش از توده ها و آن دسته از روشنفکرانی که فریب نمایش اِشغال سفارت را خوردند، درواقع به سطحی ترین قسمت واقعیتی که جریان داشت، توجه کردند. آن ها نمی توانستند این مسئله ی به ظاهر متناقض را برای خود حل نمایند که حکومتی، گروهی و یا فردی می تواند برعلیه امپریالیسم شعار دهد، دشنام نثار او کند، اما در عمل منافع امپریالیسم را دنبال نماید و موقعیت امپریالیسم را در جامعه مستحکم سازد. اما این حیله ی جدیدی نیست و از دیرباز مورد استفاده ی امپریالیست ها و ایادی آنان قرار گرفته است. آن دسته از مردمی که تجاری از گذشته داشتند، می گفتند که انگلیسی ها به آخوندها پول می دادند تا روی منبر به انگلیسی ها فحش دهند. شاید در گذشته عده ای گمان می کردند این سخنان که به ظاهر متناقض به نظر می رسد، ناشی از همان درکی است که همه ی کارها را زیر سر انگلیسی ها می داند. اما از روزهای پس از قیام دیدیم که امپریالیست ها و در رأس آن ها امپریالیسم آمریکا از همین شیوه سود بردند. در جنبش مشروطه نیز در آن هنگام که سلطنت طلبان قادر نشدند تا با رودروئی مستقیم جلوی جنبش را سد نمایند، ناگهان همگی مشروطه طلب شدند و بدین ترتیب توانستند با نفوذ در صفوف توده ها از درون به این جنبش ضربه بزنند و سردمداران کنونی حکومت جمهوری اسلامی نیز همین شیوه را در پیش گرفتند. در شرایطی که جنبش وسیع و گسترده ی توده ای می رفت تا بساط امپریالیسم و سگ زنجیری او شاه را از جامعه ی ما برچیند، امپریالیسم با زدوبند با سردمداران کنونی حکومت که در صفوف مردم رخنه کرده بودند، طرح حکومت جمهوری اسلامی را ریخت. اما آیا سردمداران حکومت جمهوری اسلامی می توانستند در شرایطی که موج جنبش ضدامپریالیستی توده ها هر روز اوج بیشتری می گرفت، همچون حکومت *محمدرضاشاه* خائن علناً خود را دوست آمریکا قلمداد نمایند و آنگاه آیا توده ها می پذیرفتند که اینان بر سر کار آیند؟ آنچه در این میان مهم است، نه شعارها و گفتار "نغز" درباره ی امپریالیسم، بلکه عملکرد این حکومت ها و افراد است که ماهیت آنان را نشان می دهد. ما اگر شعارهای "دانشجویان پیرو خط امام" را به کناری نهیم، دیگر چه دلیلی برای مبارزه ی ضدامپریالیستی آن ها باقی می ماند و آن ها کدام گام عملی را در جهت مبارزه با امپریالیسم برداشتند؟ حتی آن شعارهایی که سرپرستان "دانشجویان پیرو خط امام" بر زبان این "دانشجویان" جاری می ساختند، آنچنان با ظرافت انتخاب می شد که هیچگاه با حرکت عملی حکومت در تضاد قرار نگرفت. فی المثل "دانشجویان پیرو خط امام" هیچگاه در شعارهای خود طالب آن نشدند تا کلیه ی قراردادهای اقتصادی- سیاسی و نظامی مابین دولت آمریکا و دولت ایران افشاء شود. آن ها هیچگاه به خرید اسلحه و قطعات پدکی اسلحه از آمریکا اعتراضی نکردند. اما در عوض نمایش اِشغال سفارت کوشش خود را تحکیم حکومت جمهوری اسلامی که وابسته به امپریالیسم است، نهاد. "دانشجویان پیرو خط امام" زمانی به صحنه آمدند که مبارزه ی ضدامپریالیستی توده ها هر دم اوج می گرفت و این مبارزه خواه ناخواه اساس حکومت جمهوری اسلامی را به خطر می انداخت. حکومت که مبارزه ی ضدامپریالیستی توده ها را سرکوب می نمود، درک کرد که قادر به مقابله و رویارویی با این جنبش عظیم توده ای نیست و مبارزه ی ضدامپریالیستی توده ها می رود تا هرچه بیشتر رادیکال شده و توده ها را گرد سازمان های مترقی جمع نماید. پس کوشید تا همچون گذشته، خود در پیشاپیش این حرکت قرار گرفته و آن را از محتوای انقلابی خود خالی کند و آن ها را به بیراهه کشاند. بدین ترتیب با به راه انداختن نمایش تسخیر سفارت یکی از رندانه ترین تاکتیک های خود را مورد استفاده قرار داد.

ما در همان موقع در اعلامیه ی "مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر فریبکاران" (شماره ی ۲) آن اوضاع اجتماعی ای را که حکومت را به براه انداختن نمایش تسخیر سفارت وادار کرد، چنین توصیف نمودیم: "... پس اگر حاکمیت کنونی، حاکمیتی وابسته است، تسخیر سفارت آمریکا به چه معناست؟ این نیرنگ تازه چه اهدافی را تعقیب می کند؟ استفاده از احساسات ضدامپریالیستی خلق برای نیروهای وابسته به امپریالیسم چه سودی دربر دارد؟ برای این که بتوان به سئوالات فوق پاسخ گفت، باید اندکی به عقب برگشت. باید دید حاکمیت کنونی در چه شرایطی قرار داشت. تهاجم نظامی حاکمیت کنونی به گُردستان و مقاومت دلیرانه ی خلق گُرد، علیرغم نظر سازشکارانی

چون آنهایی که نام سازمان ما را غصب کرده اند، "تنها و تنها به نفع امپریالیسم" نبود. این جنگ آنچنان شکستی برای حاکمیت کنونی به بار آورد و آنچنان چهره ی درنده خوی این تازه به دوران رسیده ها را افشاء کرد که عجزشان در سخنان شان نیز آشکار شد. اوج گیری روزافزون جنبش توده ای که محصول رشد نارضایتی مردم همراه با رشد روزافزون توژم، گرانی و بیکاری است و ناتوانی این فشر محدودالفکر در تنظیم روابط حاکم، در تولید و توزیع و سیاست، شرایط سیاسی جامعه ی ما را هرچه بیشتر دچار بحران ساخت. جدا شدن هرچه بیشتر توده ها از اینان با رشد هرچه بیشتر تضادهای داخلی آنان توأم شد. استعفاهای پی در پی و به قول *بازرگان* "تهمت زنی" ها آغاز گشت که خود این امر در جدائی هرچه بیشتر توده ها از حاکمین وقت مؤثر افتاد. اگر به شرایط به قدرت رسیدن اینان ببینیم، صدق این حکم را درخواهیم یافت که: "میزان رأی ملت است". آری قدرت اینان در درصد مردمی است که به خیابان ها می کشانند، در درصد فریبی است که می توانند اشاعه دهند و اعمال کنند. اگر به این عامل خدشه ای وارد شود، دیگر ضرورت وجودی این حاکمیت نفی گشته است. همان طوری که گفتیم، مقاومت دلیرانه ی خلق گرد، انفجار انزلی، تحصن ها و اعتراضات پی در پی به آن جا رسید که بخشی از خود هیئت حاکمه فریاد برآورد که: "امام تنهاست". تنهایی او در درصد آرائی که در انتخابات شوراها به صندوق ریخته شد، تجلی یافت. در دانشگاه ها دیگر خط او را نمی خواندند. پس می بایست پیروان "خط" او اظهار وجود کنند. این درست در شرایطی است که بیش از هر زمان دیگری تنهایی خطرناک است، چرا که باید قانون اساسی کذائی به فراندوم گذاشته شود تا حاکمیت آنان "قانونی" گشته و وسائل سرکوب توجیه گردد. باید رئیس جمهور و نخست وزیر انتخاب شوند تا عروسک های خیمه شب بازی "فقیه" گردند. از طرف دیگر باید برای سرکوب هرچه بیشتر جنبش، توجیهاتی آماده کرد. باید که حداقل بخشی از مردم را در مقابل این سرکوب فریفت. به همین دلیل است که هنوز پیروان "خط امام" در سفارت جانیافته بوند که هرگونه تظاهراتی یک بار دیگر ممنوع اعلام شد و سپس به وسیله ی "شورای انقلاب" هرگونه تحصن و اعتراض زحمتکشان، نه تنها غیرقانونی، بلکه به عنوان یک عمل آمریکائی تهدید به سرکوب گردید... ("اعلامیه ی شماره ۱۵، به تاریخ ۵۸/۹/۱)

و سپس اضافه شده است که: "چگونه می شد هم "تنهایی" را از بین بُرد و هم سرکوب خلق را گسترش داد؟ روحانیت از دیرباز به توانائی شناخت روحیات توده ها معروف است. در این جا نیز آنان وضعیت و روحیه ی مردم را صحیح ارزیابی نمودند. جنبش ضدامپریالیستی توده ها در حال اوج گرفتن بود، پس تنها راهی که می توانست دوباره اینان را بر جنبش توده ای سوار کند تا از این نیروی لایزال در جهت اهداف خویش سود جویند، اتخاذ تاکتیک هائی مناسب با این فضا بود. از این رو سفارت آمریکا می بایست "اِشغال" شود... ("همان اعلامیه).

حجت الاسلام خوئینی ها نیز در مصاحبه ی خود با روزنامه ی جمهوری اسلامی در تاریخ چهارشنبه ۲۵ تیرماه، گوشه ای از آنچه را که ما گفته بودیم، البته با زبان بی زبانی و به سبک تمام گردانندگان حکومت، بیان می کند. او در پاسخ این سؤال که: "بفرمائید که حرکت دانشجویان مسلمان بجز بُعد افشاگری از چه ویژه گی خاص دیگری برخوردار بوده است؟" می گوید: "مسئله ی بسیار مهمی که باید نتیجه گرفت، اینست که ملت فریب شعارهای دسته جات سیاسی را نخورد، بلکه آن ها را میلاک قرار دهد. این اعتقاد کاذب را از خود دور کند که عده ای مرتب زیر پرچم مبارزه با امپریالیست و مبارزه با آمریکا سینه می زنند، برحقند...". خلاصه ی کلام آن که حجت الاسلام خوئینی ها می کوشد تا این نکته را تفهیم نماید که یکی از اهداف تسخیر سفارت آن بوده است که از تشکل توده ها به گرد سازمان های سیاسی به منظور ارتقای مبارزه ی ضدامپریالیستی جلوگیری نماید.

گروه های سیاسی سازشکار، به اصطلاح "افشاگری های" دانشجویان پیرو خط امام" را بهترین دلیل برای ضدامپریالیست بودن آنان می دانستند. این گروه های سیاسی که به عمد چشم و گوش خود را بسته بودند، در تبلیغات خود به "افشاگری ها" اشاره می نمودند بی آن که لحظه ای به محتوا و هدفی که این "افشاگری ها" دنبال می نمودند، توجه نمایند. آن ها نمی خواستند به این نکته اشاره نمایند که "افشاگری های" دانشجویان پیرو خط امام" دقیقاً به منظور تسویه حساب حزب جمهوری اسلامی با تمامی جناح های مخالف او در حاکمیت است. "دانشجویان پیرو خط امام" اولین گام های خود را با موضع گیری در برابر دولت موقت *بازرگان* و افشای یازان او (و نه خود او) برداشتند. این برخورد از یک سو به حزب جمهوری اسلامی این فرصت را داد تا دست *بازرگان* و شرکاء را از برخی مراکز قدرت کوتاه نماید و از سوی دیگر این امکان را می داد تا "دانشجویان پیرو خط امام" با حمله به "دولت موقت" خود را در صف توده ها جا زده و موقعیت خود را نزد توده ها مستحکم سازند و بالنتیجه بر موج جنبش ضدامپریالیستی خلق سوار شده و سپس آن را به کجراه بکشانند. آری "دانشجویان پیرو خط امام" از برخی افراد دارودسته ی *بازرگان* "افشاگری" نمودند. آن ها درباره ی *امیرانتظام* یا *میناچی* سخن گفتند و مدرک روکردند، اما هیچگاه "افشاگری های" خود را از این سطح فراتر نبردند. وقتی می بینیم که مدارکی درباره ی رابطه ی *امیرانتظام* با فلان مأمور سفارت آمریکا موجود بوده است، پس قطعاً مدارکی نیز درباره ی رابطه ی جناب *بازرگان* با ژنرال *هویرز* و یا *سولیوان* و یا *برژنسکی* نیز در سفارت وجود داشته است. اما این "دانشجویان

ساده دل!" هیچگاه سخنی از این روابط بر زبان نیاوردند و هیچ مدرکی نیز در این زمینه ارائه نمودند، زیرا که افشای هر یک از این روابط نه تنها پای مهندس *بازرگان* را به میان می کشید، بلکه همراهان او را در این مذاکرات افشاء می کرد و همراهان *بازرگان* چه کسی جز آیت الله *بهشتی*، *حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی* و ... بوده است؟! این را *بازرگان* در نطق تلویزیونی که درباره ی این افشاگری ها نمود، طرح کرد. او گفت که بجز او کسانی دیگر منجمله دو روحانی عضو "شورای انقلاب" در همه ی این مذاکرات شرکت داشته اند و همین سخنان باعث شد تا آیت الله *بهشتی* را وادار سازد تا درباره ی برخی از زدوبندهای قبل از قیام سخن گوید.

بازرگان پس از آنکه از پست نخست وزیری استعفاء داد، همچنان به کار خود در "شورای انقلاب" ادامه داد. دکتر *یزدی* نیز از سوی "امام" به این طرف و آن طرف مسافرت کرد و درگیرهای زاهدان و بندرلنگه را به وجود آورد. اما پرسیدنی است که "دانشجویان پیرو خط امام" که آنچنان خود را مخالف *بازرگان* و *یزدی* نشان می دادند، چرا به ادامه ی کار *بازرگان* در "شورای انقلاب" و انتصاب *یزدی* به شغل جدید اعتراض نمودند؟ از این مهم تر "دانشجویان راستگو و مبارزه جو" چرا هیچگاه مطرح نکردند که آنچه مهندس *بازرگان* انجام داده است، تحت نظارت "شورای انقلابی" بود که *بهشتی*، *خامنه ای*، *هاشمی رفسنجانی* و ... در آن شرکت داشتند؟

"دانشجویان بی تجربه و ساده دل پیرو خط امام"! بسیار ماهرانه سندهای "افشاگرانه" خود را رو می کردند. آن ها بخشی از اسناد را همچنان محرمانه باقی گذاشتند و بخش دیگر را در شرایط رشد تضادهای درون حاکمیت و به منظور ضعیف ساختن موضع جناح های مخالف حزب جمهوری اسلامی آشکار می نمودند. آن ها زمانی اسناد *قشقائی* را رو نمودند که تضادهای فی مابین *قشقائی* با حزب جمهوری اسلامی مراحل حادی را می گذراند. آن ها زمانی اسناد خیانت های مدنی را افشاء کردند که حزب جمهوری اسلامی با این "ارتشی محبوب حکومت" که آنچنان خلق عرب را سرکوب کرده بود، درافتاده بود و غیره. ولی هیچگاه این "افشاگری ها" از سطح خاصی فراتر نرفت و دامان *بهشتی* یا *هاشمی رفسنجانی* و حتی *بازرگان* را نگرفت. اگر قرار باشد که به صرف افشای برخی از حقایق، شخص یا اشخاصی را ضدامپریالیست بخوانیم، بدون آنکه توجه کنیم که این "افشای حقایق" چه محتوا و مضمونی دارد و چه هدفی را دنبال می کند و ناشی از کدام تضاد یا تضادهاست، آیا مهندس *بازرگان* که آنچنان دلبستگی اش به امپریالیسم آمریکا عیان و آشکار شده است و زدوبند او، چه قبل از قیام و چه پس از احراز پست نخست وزیری، با آمریکائی ها از پشت پرده بیرون افتاده است، از "دانشجویان پیرو خط امام" ضدامپریالیست تر نیست؟! اگر "دانشجویان پیرو خط امام" در حد *میناچی* و یا *امیرانتظام* و مدنی سخن گفتند، مهندس *بازرگان* حقایقی را در باره گردانندگان حکومت بر زبان آورد که به مراتب از "افشاگریهای" کذائی "دانشجویان پیرو خط امام" مهمتر و اساسی تر بود. مهندس *بازرگان* در مجلس شورای اسلامی به صراحت گفت که "امام" با ادامه رابطه با آمریکا و خرید اسلحه از آمریکا و آوردن متخصصین امریکائی به ایران موافق بوده است. مهندس *بازرگان* نشان داد که قبل از قیام نه تنها با هویزر بلکه با سفیر آمریکا با سران ارتش و ... مذاکره کرده است و نه تنها او، بلکه آیت الله *بهشتی*، *حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی* و حتی خود "امام" و "یاران پاریس" در این مذاکرات شرکت کرده اند. حالا تضادهای درونی حاکمیت به آنچنان مراحل حادی رسیده است که نه فقط *بازرگان*، بلکه *یزدی* و *قطب زاده* نیز دست به به اصطلاح "افشاگری" می زنند. به مجموعه ی آنچه *بازرگان* از آغاز جریان سفارت تا پایان آن از جناح مخالف "افشاء" نمود، توجه کنید تا دریابید که با این حساب مهندس *بازرگان* به مراتب از "دانشجویان پیرو خط امام" ضدامپریالیست تر از آب درمی آید و نه تنها او، بلکه همه ی سردمداران حکومت از *یزدی* و *قطب زاده* گرفته تا بنی صدر و شرکاء و حزب جمهوری اسلامی همگی دشمن امپریالیسم آمریکا خواهند بود، زیرا همه ی آن ها برعلیه یکدیگر دست به "افشاگری" می زنند.

از علائم و آثار دیگری که دلیل بر "ضدامپریالیست" بودن "دانشجویان پیرو خط امام" تلقی می گردد، آن بود که آمریکا به عنوان اعتراض به "اشغال سفارت" با ایران "قطع رابطه" نمود و کشور را "محاصره ی اقتصادی" کرد. دولت جمهوری اسلامی نیز که "بسیار ضدامپریالیست" است، به مردم اعلام نمود که این "قطع رابطه" و این "محاصره ی اقتصادی" را جشن بگیرند. در همان زمان بسیاری گفتند که اگر حکومت این چنین "قطع رابطه" را میمون می شمارد که برای آن جشن می گیرد، پس چرا خود مبتکر این "قطع رابطه" نشده بود؟ اما آیا "قطع رابطه" و "محاصره ی اقتصادی" واقعیت داشت؟

پس از "قطع رابطه" و "محاصره ی اقتصادی"، آیت الله خمینی در یکی از سخنرانی های خود گفت که: "کارتر خیال نکند که تنها قدرت آمریکاست، کسانی دیگر هستند که با این تصمیم او مخالفند" (نقل به معنی). همین سخنان برای انسانی که کمی تیزهوشی داشته باشد و کوشش نکند تا حماقت بر او چیره شود، کافی بود تا محتوای این "قطع رابطه" و این "محاصره ی اقتصادی" را دریابد. ما در تاریخ میهن خود یک بار محاصره ی اقتصادی را تجربه کردیم. در دوره ی حکومت ملی دکتر مصدق، امپریالیست ها به محاصره ی اقتصادی ایران

پرداختند تا جنبش ضدامپریالیستی مردم ما و حکومت ملی دکتر مصدق را سرکوب نمایند. مقایسه ی مابین آن محاصره اقتصادی و این "محاصره ی اقتصادی" کذائی، به خوبی کذب گفتار سردمداران رژیم را درباره ی "محاصره ی اقتصادی" نشان می دهد. در آن هنگام امپریالیست ها به عنوان اولین اقدام مانع از صدور نفت ایران شدند و برای کشور تک محصولی ای مانند ایران که اقتصاد متکی بر نفت دارد، تنها همین اقدام کافی است تا محاصره ی اقتصادی به طور واقعی صورت پذیرد. امپریالیست ها اگر در شرایط کنونی مایل به "محاصره ی اقتصادی" ایران بودند، همان شگردی را که در دوران حکومت مصدق به کار بستند، به کار می گرفتند. اما آن ها نه تنها صدور نفت ایران را قطع نکردند، بلکه همچنان سیل کالاهای خود را به طرف ایران سرازیر ساختند. البته در این میان شگردهائی به کار گرفته می شد و کالاهای آمریکائی فی المثل به فرانسه می رفت و سپس از آن جا به بنادر ایران فرستاده می شد و یا از کشورهای خلیج فارس و یا یونان کالاها به ایران می آمد، ولی گاه این همه "حُجَب و حیا"! نیز به کناری گذاشته می شد و رسماً و علناً "محاصره ی اقتصادی" نادیده گرفته می شد.

اکنون نیز حکومت جمهوری اسلامی که "قطع رابطه ی اقتصادی و سیاسی" با آمریکا را آنچنان "جشن"! گرفته بود، در شروط آزادی گروگان ها خواهان آنست که:

۱- آمریکا باید تعهد و تضمین نماید که از این پس هیچگونه دخالت مستقیم سیاسی و نظامی در امور جمهوری اسلامی ایران ننماید.

۲- آزاد گذاشتن تمامی سرمایه های ما ... و دستور ۲۳ آبان ۱۳۵۸ رئیس جمهور آمریکا و دستورات پس از آن مبنی بر انسداد دارائی های ایران کان لم یکن اعلام گردد و بازگشت به شرایط عادی روز قبل از ۲۳ آبان در مورد کلیه ی روابط مالی فی مابین و رفع هرگونه اثرات ناشی از این دستور...

۳- لغو و ابطال کلیه ی تصمیمات و اقدامات اقتصادی و مالی علیه جمهوری اسلامی ایران ... و انجام کلیه ی اقدامات اداری و حقوقی لازم جهت عدم طرح هرنوع دعوای حقوقی یا جزائی و مالی جدید از طرف اشخاص حقیقی و حقوقی رسمی و غیررسمی دولت آمریکا و ...

۴- بازپس دادن اموال شاه معدوم با به رسمیت شناختن و نافذ داشتن اقدام دولت ایران در اعمال حاکمیت خود مبنی بر مصادره ی اموال شاه معدوم و نزدیکان وی ...

ما اعتقاد داشتیم که "تسخیر جاسوسخانه ی آمریکا" توسط "دانشجویان پیرو خط امام" نه تنها به کار زدوبندهای جناح های درونی حکومت می آید و نه تنها از طریق فریب توده ها موقعیت حکومت را مستحکم می سازد و بالنتیجه منافع امپریالیسم را به طور کلی تأمین می کند، بلکه همچنین در تضادهای مابین گروه های مالی امپریالیستی نیز به کار آنان می آید. شاید اثبات این قضیه به طور مشخص در شرایطی که امپریالیسم و گروه های مالی امپریالیستی هرگونه ارتباط با حکومت جمهوری اسلامی و همچنین هرگونه ارتباط با جناح های درون حکومت آمریکا را پنهان نگاه می دارند، مشکل می نمود، ولی پس از آن که می بینیم قطب زاده وزیر اسبق امور خارجه طی نامه ای به مجلس شورای اسلامی صراحتاً بیان نمود که نگاه داشتن گروگان ها به نفع جمهوری خواهان و آزادگردن آنان به نفع دموکرات ها خواهد بود و سپس از مجلس خواست تا گروگان ها را آزاد نمایند و یا پس از آن که می بینیم که مجلس شورای اسلامی چند روز قبل از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا با چه عجله ای به "بررسی" مسئله ی گروگان ها می پردازد و کار را تا بدان جا پیش می برد که عده ای از نمایندگان اصرار خود را در اختتام مسئله تا روز قبل از انتخابات بر زبان می آورند و هنگامی که می بینیم که همین نمایندگان چگونه برخی در مجلس به نفع روی کار آمدن دموکرات ها و برخی در مزار آن سخن می گویند و منجمله حجت الاسلام محمد منتظری به صراحت در مجلس بیان می کند که به نظر او دموکرات ها فاشیست هستند و جمهوری خواهان هم فاشیست و هم صهیونیست و آن گاه می گوید که دموکرات ها را به همین دلیل بر جمهوری خواهان ترجیح می دهد، کم کم رابطه ی گروگان گیری با منافع گروه های مالی آمریکا روشن می شود و با بررسی این نکات اگر گمان کنیم که هیچ یک از جناح های امپریالیستی از مسئله ی گروگان ها سود نبرده است و مدافع "گروگان گیری" نبوده است، بسیار ساده اندیش خواهیم بود.

پس از آن که "إشغال جاسوسخانه ی آمریکا" به اندازه ی کافی وظایف خود را در رابطه با سرکوب جنبش توده ای، تبلیغ به نفع حزب جمهوری اسلامی و تضعیف جناح های مخالف این حزب در حکومت و تقویت دسته ای از سرمایه های مالی امپریالیستی به ضرر دسته ای دیگر انجام داد، حکومت جمهوری اسلامی به فکر "آزادکردن گروگان ها" افتاد. آن مردمی که سفارت إشغال شده را "قبله ی مبارزه ی ضدامپریالیستی" می دانستند، اکنون

دیگر آن را به فراموشی سپرده اند. "دانشجویان پیرو خط امام" نیز که افشاگری های خود را که از آغاز با *امیر/تنظام* شروع کرده بودند، با فحاشی و تهمت و افترا به گروه های سیاسی، برخی روزنامه ها و جنبش خلق گُرد پایان دادند و گویا در این مورد "ضرورتی" نیز نمی دیدند که سندی ارائه نمایند! تمامی آن گروه های سیاسی که زمانی مبلغ "دانشجویان پیرو خط امام" گردیده بودند، حال که ماهیت واقعه روشن گردیده است، زبان در کام فرو بُرده و برعلیه آزادی جاسوسان آمریکائی تبلیغی نمی کنند تا حداقل بخشی از اشتباهات گذشته ی خود را جبران نمایند و البته کمتر گروه سیاسی ای یافت می شود که آنقدر وقیح باشد که همچون حزب توده و جریان منحط "کار" (اکثریت) نه تنها "دانشجویان پیرو خط امام" و عمل آن ها را، بلکه آزادی گروگان ها را نیز تأیید نماید. جناح های درون حکومتی همگی درباره ی آزاد نمودن جاسوسان آمریکائی متفق القول بودند، اما هریک از آن ها می کوشید تا این عمل به دست دیگری صورت گیرد تا در تبلیغات، خود را همچنان مخالف آمریکا و جناح آزادکننده ی گروگان ها را در "خط آمریکا" قلمداد نماید، تا از یک سو حریف را تضعیف کرده و از سوی دیگر از خشم توده ها در امان بماند. اما به هر حال سیر وقایع، قرعه ی فال را به نام حزب جمهوری اسلامی که اکثریت قاطع را در مجلس شورای اسلامی دارد، رقم زد.

اکنون حکومت جمهوری اسلامی، مجلس شورای اسلامی و بوق های تبلیغاتی رژیم چنان جار می زنند که گویا چهار شرط پیشنهادی از سوی ایران آنچنان دمازی از روزگار امپریالیسم آمریکا درمی آورد که آزادی جاسوسان آمریکائی، همچون گروگان گیری آن ها ادامه ی "مبارزه ی ضدامپریالیستی" حکومت است. بررسی چهار شرط تعیین شده توسط مجلس شورای اسلامی نشان می دهد که چگونه تمامی سردمداران حکومت و جریان های منحطی همچون حزب توده ی خائن و "اکثریت" به توده ها دروغ می گویند. اما اگر آنقدر زیرکی نداشته باشیم که از خود چهار شرط تعیین شده به کذب ادعای حکومت و گروه های ریزه خوار آن پی ببریم، مقاله ی کوتاه روزنامه ی کیهان به تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۵۹ تحت عنوان "نیاز مُبرم به مترجم" همه چیز را آشکار می کند و می بینیم که دو ماه قبل "هانس" نماینده ی کنگره ی آمریکا به انفاق ۳۶ نفر از نمایندگان دیگر کنگره ی آمریکا همین چهار شرط را از سوی آمریکائی ها پیشنهاد نموده است و به عنوان پایان کلام نیز می توان به این گفته ی کارتر اشاره نمود که گفت: "شرط پیشنهادی ایران زمینه ی مساعدی برای تأمین هر دو هدف اساسی آمریکا یعنی حفظ "شرف" و تأمین "مصالح حیاتی" ایالات متحده است" (کیهان ۵۹/۸/۱۲).

مرگ بر امپریالیسم و سگ های زنجیریش

با ایمان به پیروزی راهمان
چریک های فدایی خلق ایران
۵۹/۹/۴